

استبداد دینی چیست؟

و لایب مطلقه فقیه! حسین خداداد

استبداد دینی که امروز دامن گیر جامعه ایران گشته است و از تفکر تحجر آغاز گشته است باید بیشتر از هر زمان دیگر مورد بررسی قرار گیرد. عقیده این افراد این است که ولایت معصوم، یک نوع ولایت مطلق است. ولایت مطلق یعنی بر جان و مال و ناموس مردم اختیار دارند. در واقع اختیار ولایت مطلق بیشتر از خود مردم بر خودشان است. ولایت مطلق می تواند بیشتر از خود مردم مصلحت مردم را درک کند. اول ولایت خداوند را مطلق می دانند و در این مورد شکی نیست ولی بعد این ولایت مطلق را برای پیامبر (ع) و بعد از آن برای امامان و به همین ترتیب به فقها می رسد.

تقلید و اطاعت از ولایت مطلقه

از این نظریه تفکر تقلید بوجود می آید. دیگر انسان از اختیارات خدادادی خارج می شود و به یک انسان کم شعور و نادان که تنها وظیفه دارد که از دانایان که همان فقها هستند تقلید کند. بچه های فقها (طلاب) نیز در چهارچوب آیت الله و حجت الاسلام یاد می گیرند که بر مردم تحکم کنند و زور بگویند تا در آینده بتوانند ولایت مطلق را بدست بگیرند. برای امامان یک سلطنت خاص می پندارند. آنها را باید در تمام احکام و حتی سیاست تقلید کرد همانگونه که پیامبر را باید تقلید کرد. چون امروز معصومین در زمان معاصر و با شرایط جدید جامعه نیستند پس باید ولایت فقیه را مطلق تصور کرد و این تقلید را به اجبار دینی باید عمل کرد. تصور اینها این است که فقط اختیار در انتخاب دین است و بعد از اینکه دین را انتخاب کردی دیگر اجبار و تقلید الزامی است. این زور و اجبار فریضه اصلی دین قرار می گیرد. کدام فرد عاقل به شخصی تصرف در مال و جان و ناموس خود را به دیگری اذن می دهد؟ ولی هنگامی که فرمان دینی و رنگ مذهبی پیدا کرد تنها یا اطاعت و یا کفر باقی می ماند. اسلام خالص را در این استبداد معرفی می کنند و اسلام دیگران را ناخالص و منحرف تلقی می کنند. اگر دستور یک رئیس جمهور باید اطاعت شود برای این است که قانون را در دست دارد ولی اختیارات فقیه بیشتر از یک رئیس جمهور قرار می گیرد و اختیارات خصوص و حتی ازدواج و طلاق با اذن و روش وی باید اطاعت شود. تقلید در تمام دوران زندگی واجب می گردد.

ولایت مطلق انسان

مراجع تقلید و روحانیاتی که با استبداد دینی مخالف هستند می گویند ولایت مطلقه منحصر به خداوند است و انسان جایز نیست بر هیچ انسانی ولایت مطلق داشته باشد زیرا همه انسانها جایز خطا هستند. اگر به ولایت مطلقه اعتقاد داشته باشیم باید مساوات را کنار بگذاریم و تبعیض را قبول کنیم. کلمه ولایت مطلق فقط در استبداد دیده می شود. فروش منزل یا حتی نوع پوشش و حتی سخنان مردم در عموم و روزنامه ها همگی باید با اجازه و اذن ولایت مطلقه باشد. ولایت خداوند بر دوش انسان قرار می گیرد.

اولویت پیامبر

افراد مخالف استبداد ولایت مطلقه رسول را فقط در رسالت الهی می دانند و نه در زندگی شخصی ایشان. استناد استبداد خواهان دینی از این آیه کریمه قرآن: النبی اولی بالمؤمنین... یعنی رسول اکرم (ص) اولویت دارد به مؤمنین بر خودشان دارد را در تمام حالتهای زندگی می دانند یعنی در امور شخصی پیامبر خارج از امر رسالت این را نیز قبول دارند. یعنی اگر پیامبر نقشه جنگ کشید دیگر کسی حق انتقاد و بیان نظر دیگری ندارد. در حالی که در زمان پیامبر نیز انتقاد بوده است و گاهی پیامبر به رای دیگران عمل کرده است. مشورت در امور خارج از رسالت را پیامبر قبول داشته است. این آیه شریف دلالت بر رسالت می کند. یعنی شخصی که وظیفه این رسالت را دارد فرق می کند. این اولویت مخصوص پیامبران است و نه شخص دیگر. زیرا فرق پیامبران با انسانها فقط در رسالت است و این وظیفه رسالت و در محدوده این رسالت بیان شده است. پس چون بعد از رسول خدا محمد (ص) هیچ پیامبری نمی آید این اولویت رسالت نیز ختم می گردد.

پیامبر در زندگی عادی مانند دیگران حقوق داشتند. شهادت وی و نظریه وی در جنگ و یا حوادث دیگر را نمی توان گفت همگی حکم ولایت داشته است. اگر پیامبر موهای بلندی داشتند و یا محاسن خود را رنگ می کردند و یا سرمه بر چشم می کشیدند همگی شرایط عادی آن زمان بوده است و مربوط به شخص عادی پیامبر است و نه رسالت الهی. اگر تعداد زوجات پیامبر را در نظر بگیریم، نباید گفت که حالا که پیامبر ۷ زن برای خود انتخاب کرد پس سنت پیامبر اینچنین است. و یا اگر پیامبر از غذایی دوری جست و یا نخورد پس ما نیز باید این چنین کنیم. پیامبر از یک طرف رسول بود و در رسالت و این حکم الهی اولویت داشت و از طرف دیگر یک انسان مانند من و شما بود.

برتری جسمی و عقلی و لایه مطلق

قدرت بازوی پیامبر (ص) از تلاش و کار و تمرین بوجود آمد و قدرت بدنی خارج از طبیعت نداشتند. علم وی از اخلاص و عمل خوب او سرچشمه می گرفت. درک وی برای اعمال خوب وی بود. از امام علی (ع) پرسیدند که علوم خود را از کجا کسب می کنی؟ فرمود از قرآن کریم. یعنی هرچقدر دل روشن بگردد بیشتر می توانیم از قرآن استفاده کنیم. فرق پیامبر با ما فقط این بود که رسالت داشت. پاکیزگی باعث رشد وی شد و مقام وی در نزد خدا برای اخلاق خوب و مردمی بودن وی بود. امامان نیز هنگامی که حدیثی را نقل می کردند هیچ وقت نگفتند که خدا و یا فرشته ایی به من این را گفت بلکه همگی از پدران و سخنان آنان نقل کردند. می دانم تمام این سخنان لزومی ندارد بیان شود و همه آنرا می دانیم ولی در تفکر و لایه انسانی مطلق متوجه می شویم که تفکر اینان چگونه است. این افراد مسائل ساده را طوری دیگر می دانند. علوم امامان را خارج از بشر می دانند. این تفکر باعث می شود که معنای تمام کلمات تغییر کند. حتی افرادی که دل پاکی دارند می توانند به علمی و درکی برسند که دیگران نیافته اند. همه انسانها می توانند مانند پیامبر و یا امامان باشند و فقط بستگی به تقوا دارد. هر انسانی مانند اثر انگشت منفرد به فرد است و درک هر انسانی به خود او بستگی دارد حتی دو نفر که در یک شکم قرار گرفته باشند و دوقلو باشند باز اختلاف میان این دو هست. برای یک مسافرت هر کدام راهی و ساعتی انتخاب می کند و...

تضاد مردمسالاری با استبداد دینی

احترام به انسان و انسانیت در استبداد دینی تغییر می کند. احترام فقط برای انسان نیست بلکه باید مسلمان باشد. بعد مسلمان بودن کافی نیست و باید شیعه باشد که بتواند مؤمن باشد و غیر از شیعه را مؤمن نمی دانند. اگر هم مسلمان باشد و هم مؤمن ولی باید مرد باشد زیرا زن در ذات ضعیف است و عقلش کامل نیست. حالا بگوییم هم مسلمان است و هم شیعه و هم مرد است ولی باید قرائت دینی ما را چشم بسته تقلید کند و قبول کند، اگر نکند دشمن و بدتر از کافرو مشرک ((منافق)) است. پس می بینیم التزام به اسلام یعنی ولایت مطلقه فقیه را کورکورانه اطاعت کند و در مقابل ولایت مطلقه زانو بزند و تظاهر کند تا ولایت و ذوب شدگان ولایت احترام برای آن انسان قائل باشند. انگشت شکستن و حتی کشتن این افراد جرم محسوب نمی شود.

استبداد دینی بر اختلافات مسلمین برقرار است

فقها که استبداد دینی را قبول دارند به سخنان مردم می خندند و هر قرائت دینی که از فقیه که او را قبول دارند بیان نشود کفر و نفاق است. اگر آقایان مهندس بازرگان و دکتر علی شریعتی عمامه سیاه بر سر داشتند مورد احترام قرار می گرفتند به شرطی که فقهی باشند و همچنین شاگرد فقهی نیز باشند. چون تفکر و ولایت مطلق، عقیده و قرائت دینی را فقط برای خودیها می داند و اگر کسی در مورد دین سخنی بگوید، نفهم و نادان است. برداشت مردم از دین به نوعی کفر است برای همین رای اکثریت را خلاف دین می دانند و رای یک ولی مطلق را بر تمام مردم بالاتر می دانند. به قرائت دینی خانم شیرین عبادی می خندند. این تفکر در رگ و خون دین استبدادگران نفوذ کرده است. مخالفان استبداد که با این نوع تفکر ولایت مطلق بزرگ شده اند و سخنان سالها بر آنان حاکم گشته است می گویند فقط معصوم اینچنین مقامی دارد و در غیابت معصوم هیچ انسانی حق ولایت مطلق ندارد. اینان برای فرار از قدرت مطلق از غیاب معصوم استفاده می کنند و می ترسند کل ولایت مطلق را نابود کنند. اگر به آنها بگوییم که پیامبر فقط در رسالت اولویت داشت و ولایت مطلق فقط از آن خداست، عصبانی می شوند و انسان را مرتد می نامند.

استفاده ابزاری از دین و ارتداد و تشویش اذهان عمومی

ارتداد به این نوع تفکر نیست. کسی که ایمان قلبی به خدا بیاورد و بعد از آن به این ایمان کافر گردد در نزد خدا مرتد است. چون هیچ شخصی ایمان قلبی را نمی تواند تشخیص دهد، فقط خداوند است که می تواند قاضی قرار بگیرد و روز قیامت شخص را مجازات کند. یعنی در دنیا هیچ نوع مجازات برای ارتداد وجود ندارد و در قرآن کریم نیز می گوید فقط در روز آخرت مجازات می شوند. تفکر استبداد دینی این است که انسان بر عقل خود نمی تواند تکیه کند. عقل بدون ولایت مطلق انحراف پیدا می کند. مخالفان استبداد سعی و تلاش می کنند که عقل انسان را حجت بدانند. زیرا اکثریت علماء گذشته حجت را عقل می دانستند و نه عقل فرد بلکه عقل جمع را حجت می دانستند. اگر به عقل مردم احترام قائل باشیم، تشویش اذهان عمومی نابود می گردد. چگونه این سخنان مردم را می تواند گول بزند ولی ولایت مطلق گول نمی خورد؟ برای همین است که ولایت مطلق فکر می کند که تشخیص سخنان دشمن فقط بدست وی است و مردم ناتوان هستند، برای همین هر بار برای مردم می گوید که این دشمن است و آن سخن، سخن دشمن است. در واقع مردم گوسفندانی هستند که نمی دانند سخنان

نمایندگان دشمن است یا دوست. عقل جمع را ناقص می دانند و عقل خود را کامل می دانند. خود را هدایت شده می دانند و مردم را گمراه و یا جستجوگر می دانند.

دعای قرآنت دینی

قبل از ۲۰۰ سال گذشته خیلی از علماء دینی حتی تقلید را حرام می دانستند. انسان حق تقلید نداشت و کتابی مانند توضیح المسائل وجود نداشت. علوم دینی مانند علوم دیگر بود و همانطوری که از دکتر و مهندس سئولاتی انجام می دادند از عالم دینی نیز سئوال می کردند و این چنین نبود که اول باید نام مرجع دینی را بگویند و بعد سئوال کنند. هر شخصی که اطلاعات کافی داشت جواب می داد و مقام و منزلت بخصوصی نیاز نبود. هر آخوند در دهات و یا شهر خود بعنوان امروزی مجتهد بود و برای مردم جوابگو بود. ولی در ۲۰۰ سال اخیر کم کم احکام ساده را پیچیده کردند و کار نصیحت و اخلاق تبدیل به افزایش احکام اختلافی شد. همین نماز خواندن و روزه گرفتن ساده را آنقدر احکام برایش درست کردند که يك عمل ساده و قلبی تبدیل شد به يك نمایش پیچیده! هر مذهبی برای نشان دادن اختلاف با مذهب دیگر اعمال مذهبی دیگری را باطل می کرد. نماز بر مهر را بترتیبی گفتند که عبادت خاک و بت است! و دیگران عبادت بر فرش و قالی را باطل خواندند! دست روی دست نماز را باطل می کند و دیگری دست باز را باطل می خواند. این دعای مذهبی تبدیل به دعای احکام صورت گرفت برای نمایش قدرت و ایجاد جدایی. حتی در مراسم حج و پوشش حج بحث می کردند و مذاهب برای مقلدان خود اعمال مذاهب دیگر را باطل می کردند. اتحاد مسلمانان کم کم ضعیف شد. شعیه، افراد اهل تسنن را مؤمن نمی شناسد و دیگران شعیه را از دایره مؤمنین خارج می کنند. شعیه باید ثابت می کرد که از مذاهب اسلامی است. هر مذهبی می گوید جنگ را آنها اول شروع کردند و چرا ما باید کوتاه بیایم! اختلاف را بیشتر عالمان دین بین مقلدین بوجود آوردند. حتی در کتاب های دینی جنگ بین مذاهب بسیار روشن است. در تفاسیر نیز فقط برای نشان دادن اینکه دیگری این چنین می گوید و اشتباه می کند و ما باید این آیه را این چنین تفسیر کنیم.

برای بیان اختلاف تفسیر این آیه که مورد بحث و لایب مطلقه فقیه است توجه می کنیم.

آیا ولایت فقیه در قرآن آمده است؟

آما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکواه و هم را کعون. رهبر شما خدا است، و پیامبر او، و آنها که ایمان آورده اند و نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند. سوره مائده آیه ۵۵

اگر از بحث تاریخی خارج بشویم و اختلاف در ۱۴۰۰ سال پیش را کنار بگذاریم و سعی کنیم این آیه را برای امروز بیان کنیم، بحث در مورد ((ولی)) است. بعضی می گویند: آیه مورد بحث اتفاقاً تناسب با آیات گذشته و آینده نیز دارد زیرا در آنها سخن از ولی به معنی یاری و نصرت است، و هیچ ربطی به ولایت ندارد. بعضی دیگر از ولی معنای ولایت می کنند به معنی رهبری دینی (معنوی) و هم رهبری دنیوی (مادی). بعضی دیگر شرایط منتخبین مردم مانند رئیس جمهور و نمایندگان مجلس را بیان می کنند (فقط رهبری مادی).

اگر از بحث انگشتر که بحث بسیار مهم تاریخی است خارج بشویم و بخواهیم درک کنیم قرآن در این آیه آیا پیامی برای امروز ما دارد باید کمی اول از بحثهای گرایشی شیعی و سنی خود را رها کنیم. باید پرسید که آیه در مورد ولایت فقیه است یا امامت؟ چرا افرادی که به ولایت فقیه اعتقاد دارند همواره این آیه را دلیل استناد خود می دانند و آیا می تواند يك تفسیر از این آیه و ولایت فقیه باشد؟ البته در این مورد نیز بحث کردن بسیار دشوار است زیرا نسبت شرك دادن به بسیاری از مسلمانان، برای يك دسته از متعصبین این سامان مساوی با آب خوردن است، تکان بخوری فریاد ((مشرک)) ((مشرک)) بلند می شود گویا اسلام در بست از آن آنها است و آنها متولیان قرآن هستند و بس، و اسلام و کفر دیگران به میل آنها و اگذار شده که با يك کلمه هر کس را بخواهند مشرک و هر کس را بخواهند مسلمان و مؤمن بگویند!

اگر در مورد آیات تفکر کنی و چیزی بنویسی، می گویند فقط کسانی که زبان عربی بلد هستند و علم حدیث می دانند این حق را مطلق دارند (روحانیت) وگرنه تفسیر به رای است! یعنی قرآن را از افراد معمولی می گیرند و فقط اجازه دارند برای تبرک آنرا مطالعه کنند و نه تفکر و سؤال کردن.

حال اگر هم ایه را به معنای رهبر جامعه بگیریم سؤال اینجا است رهبر مادی یا رهبر معنوی؟
تفکیک رهبر معنوی و رهبر مادی بحث امروزی است و برای جامعه ما ثابت شده است که این دو باید تفکیک گردند. بعضی می گویند فقط معصوم ولی است و بعضی این ایه را مختص به امام علی (ع) می دانند و هرگونه تفسیر دیگر را شرک می دانند. ولی خود ایه را برای ولایت مطلقه فقیه تفسیر می کنند!

((توجه کنید)) از آنجا که هم رئیس جمهور داریم و هم ولایت فقیه پس بین رهبری حکومت و رهبری دینی تفاوت قائل هستیم زیرا دو رهبر مساوی نمی توانند هر دو دولت را اداره کنند. آیا این سخن با رهبر یا با رئیس جمهور است؟ آیا این ایه فقط در مورد شرایط ولایت فقیه است و هیچ ارتباطی با قدرت دنیوی ندارد؟! شخصی که قدرت حکومت دارد کیست؟ اگر حکومت خوب عمل نکند چگونه در انتخابات بعدی او را می توان برکنار کرد؟ پس باید رئیس جمهور قدرت کامل حکومت داشته باشد و در برابر مردم پاسخگو داشته باشد.

****اگر به معنای رهبر و ولایت این ایه را بیان کنیم به نظر این چنین می رسد :**

((الذین)) منظور يك فرد نیست (معنای جمع می دهد). زیرا رهبران جامعه همیشه يك نوع تشکیلات جمعی است. حتی صدام و هیتلر هم به تنهایی حکومت نمی کردند و دارای یارانی بودند که نقش بزرگی را در حکومت داشتند. همیشه يك حزب و يك فکر حاکم می گردد و با تفکر دیگر در جامعه مبارزه می کند. اگر با رای مردم باشد دموکراسی است، (البته با اجازه سخن برای کسانی که انتقاد می کنند) اگر نه دیکتاتوری است. استبداد دینی هنگامی رخ می دهد که قرائت خود را تنها تفکر دینی بیان کنند، این بدترین نوع دیکتاتوری است.

حال اگر به فرض بپذیریم که معنای ولی، رهبر باشد، چهار شرط دارد.
شرط اول - ایمان داشته باشند. ایمان به خدایی که انسانها را آزاد آفرید و نماینده خود قرار داد.
شرط دوم - نماز را اقامه کند. اقامه نماز فقط بجا آوردن نماز نیست چون اقامه یعنی به پاداشتن و به پاداشتن یعنی بسط و توسعه و تدوام است. پس اقامه نماز می تواند این باشد که در راه دین و توحید کوشش کنند که مردم به دین بیشتر گرایش داشته باشند. و افرادی نباشند که دینستیزی را بوجود بیاورند و حالت تنفر را در جامعه بوجود آورند.
شرط سوم - زکات بدهند و مردم ببینند که ایشان زکات را می دهد و شاید اشاره ایی به این باشد که مقدار زکات را باید به مردم بگویند و جامعه از دارایی خود با خبر کنند. یا مقدار پرداخت زکات (مالیات) جمع آوری شده (و مصرف آن) را بیان کنند.

شرط چهارم - این است که در سه شرط فوق در برابر خداوند خاضع باشند و به علت منیت و احتکار قدرت هرگز مردم سالاری و مشورت با مردم و کسب نظر مردم را حذف نکنند. یعنی مردمسالار باشند و نه مردمسالاری استبدادی، گوش به سخنان مردم بدهند. زیرا ایه ماقبل گفته شده است - اذله علی المؤمنین - یعنی در برابر مؤمنان خاضع و مهربان باشند.
این شرط چهارم بر می گردد به سه شرط ماقبل:

- ۱- در ایمان به خدا خضوع یعنی خشونت نشان ندهد و خوش اخلاقی در رفتار با مردم از ایمان او تجلی پیدا کند.
- ۲- در اقامه نماز و احکام الهی خضوع در برابر مردم مسلمان داشته باشند (نه زندان و بستن زبان مردم).
- ۳- و در جمع آوری زکات و پخش آن خضوع داشته باشند و به مردم نشان بدهند زکات (مالیات) مردم کجا می رود.

پس نشان دادن رفت و آمد زکات به مردم حتی برای مراجع دینی (رهبران معنوی) واجب است.

****حال اگر معنای ولی را به دوست و یا ناصر و یاور بگیریم چگونه می شود؟**

هیچ اشکالی رخ نمی دهد زیرا انسان باید بهترین دوست را انتخاب کند. ترجمه ایه به این صورت می شود:

یاور شما و بهترین دوست شما خدا است. و در درجه دوم بهترین دوست و خیر خواه شما رسول الله (ص) است. و افرادی که ایمان آورده اند و نماز می خوانند و در زکات دادن خاضع هستند. (چرا باید این نوع ترجمه شرک باشد؟)

اگر راکعون را به معنای رکوع کنندگان بگیریم چه می شود؟

برای تجر بخشیدن در تفکر نباید فقط به رکوع ترجمه شود. برای اختصاص دادن به يك فرد بسیار خوب است ولی در جامعه و تاریخ کمتر کسی دیگر می تواند فردی را پیدا کند که در رکوع زکات می دهد و شرط رهبری این می شود که در رکوع زکات بدهد! و آیا تمام امامان در رکوع زکات داده اند؟ و آیا این آیه مختص به يك زمان است و فقط بازگویی زمان گذشته است و در حال کمتر نقشی بازی می کند؟ معنای آیه برای نشان دادن امامت امام علی (ع) است و بحثی در آن نیست و در کنار تفسیر تاریخ، باید تفسیر روز هم انجام شود.

برای همین معنای خضوع بهتر به عقل می رسد زیرا حتی انگشتر را دادن در هنگام رکوع خود يك خضوع است. معنای رکوع خود يك نوع خضوع است در برابر يك سائل، يك انسان، يك شخصي که کمک درخواست می کند، جواب مثبت دادند. برای همین درک نمی کنم چرا اکثر مفسران ما با ترجمه خضوع مشکل دارند و اکثراً مخالف خضوع هستند و پافشاری می کنند که کلمه رکوع ترجمه بشود! پاسخگو بودن به سئولات مردم يك خضوع است. چه مادی و چه معنوی. چه بسا رهبرانی که تمام عمر خود را فدای سئوال کنندگان می کنند، اینها در رکوع هستند و عبادت خدا می کنند. خضوع یعنی به مردم توجه کردن. کسی که به سخن مردم و انتخاب مردم هیچ گونه خضوعی نداشته باشد، چگونه می تواند بگوید در برابر خدا خضوع دارد؟! رهبری که در مقابل رای مردم خضوع ندارد، در برابر سخن خداوند نیز هیچگونه خضوع ندارد.

* * بنظره بنده گذشته از اینکه معنای ((ولایت)) یا ((دوست)) را بگیریم، باید توجه کرد که :

اگر منظور رهبر باشد باید در برابر سئوال مردم و درخواست مردم خضوع به خرج بدهد و پاسخگو باشد. زیرا يك انسان فقیر نیز درخواستی کرده بود که امام پاسخ دادند و نماز باعث نشد که پاسخ ندهند.

اگر منظور رهبر معنوی باشد، (بدون دخالت در حکومت یا مانند مراجع دینی) باید در برابر سئوال مردم و درخواست مردم خضوع داشته باشد، و با در نظر گرفتن نسل جوان و حقوق امروزی زنان سخن بگوید و اسلام را بیان کنند. زیرا امام حتی جوابگویی را در حالت نماز عمل کردند و هیچ عبادتی مهمتر از نماز نیست جز حق مردم.

و اگر منظور دوست نزدیک انسان باشد، باز باید گفت از دوستانی انتخاب کنید که خضوع داشته باشند. و متظاهر به نماز و کمک مالی به مردم نداشته باشند. فقط دنبال ظاهر سازی اسلامی نباشند.

متأسفانه در تفاسیر زیاد دیده می شود که بجایی که سخن امروز قرآن را بیان کنند، فقط به اختلاف تاریخی و نزول آن، وقت صرف می کنند و یادشان می رود که سخن خدا را برای من و نسل امروز بیان کنند. این باعث ترجمه دیگری در زبانهای مختلف می شود. در کتابهایشان اختلافات و جواب اختلافات ۱۴۰۰ سال پیش مهمترین نقش را پیدا می کند. نمی دانند که مردم دنبال بحث حوزه علمیه نیستند و نمی خواهند با تفسیر دیگران روبرو بشوند و می خواهند بدانند که سخن تاریخ و مهمتر از آن سخن امروز قرآن برای ما چیست و چه پیامی دارد.

حسین خداداد

Hosseeinkhodad@hotmail.com